

زندگی نامه سردار شهید محمد تورانی (شهید غائله ی جنگل آمل)

شهید مظلومی که در خانه اش هم به او منافق می گفتند!!!

آبرو و اعتبار شهید در بین افراد حزب اللّهی و پاسداران رفت به طوری که هر کس به ایشان می رسید، می گفت: منافق از سپاه برو، سپاه جای شما افراد منافق نیست، حتی بعضی از مواقع از دست برادران سپاه کتک هم می خورد.

این نوشته ها افسانه نیست، بلکه قسمتی از تاریخ است، تاریخی در همین نزدیکی در کنار ما شاید، همسایه ما در کوچه و محله ها مان، همان ها که غبار فراموشی مظلومانه آنها را از قلوب پاک دهه پنجاه و شصتی مردم ما می زداید، ابر فراموشی و وادادگی مطامع دنیائی، اما قلم، کاغذ، دفتر و همه ی اشیاء این عالم، آنها را از یاد نخواهند برد، روزی که ما برای دنیا جان خواهیم داد، مردانی بودند که برای حکومت قرآن و پرستش خداوند بر روی کره خاکی، جان خود را هدیه پیشگاه الهی کردند و این عهد را از ازل با خدای خویش بسته بودند! علی اکبرهای خمینی که یک برگ از وصیت روشنگرانه شان کافی است تا ابد، مصباحی روشن فرا راه مان برای رسیدن به مقصود باشد، هم آنان که چشم به روی هر آنچه تعلق بود بستند و به آسمان ها پرکشیدند، کوچه پس کوچه های شهرمان، همین نزدیکی ها، گواه روشن حرف هایمان است، یکی از این هزاران اسطوره اخلاص و شجاعت شهید محمد تورانی است که شرح حالی از زندگی و مجاهدت هایش نیاز زندگی امروز ماست:

از آغاز تا پرواز

شهید محمد تورانی فرزند گلبرار متولد ۲ شهریور ۱۳۳۶ در روستای ایلال چهاردانگه از توابع شهرستان ساری، الگو و اسوه ی اخلاق و معنویت بود، شهید تورانی را نمی شود اینگونه تعریف کرد، گمنامی را به نامش سند زده اند. مردی بزرگ و بسیار مقید، پیرو بی چون و چرای حضرت امام خمینی، انسانی که جلوه بندگی خدا بود، زاهدی بی ادعا که سیر و سلوک خویش را در اطاعت از امام خمینی می دید.

ماجرای اخراج از سپاه

دوران طلبگی را در مسجد مصطفی خان ساری سپری کرد، او در سال ۱۳۵۸ به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شهرستان ساری پیوست و در تمام مراحل خدمت، اعم از برخورد با دشمنان داخلی و خارجی بسیار فعال و کوشا بود. از جمله فعالیت های شهید محمد تورانی علیه ضد انقلاب، نفوذ در تشکیلات گروهک منافقین در شهرستان

ساری با اجازه مسئولین وقت، سردار متولیان، سردار شهید طوسی، سردار شهید محمدیان، و با مراعات تمام جوانب امنیتی بود و در همین راستا به طور سوری از سپاه اخراج گردید. این اخراج به طوری انجام گرفت که آبرو و اعتبار شهید در بین افراد حزب اللّهی و پاسداران رفت به طوری که هر کس به ایشان می رسید، می گفت: منافق از سپاه برو، سپاه جای شما افراد منافق نیست، حتی بعضی از مواقع از دست برادران سپاه کتک هم می خورد. البته آن برادران حق داشتند که فرد مشکوک را به سپاه راه ندهند.

منافق برو بیرون!!!

ذات الله محمدیان هم‌رزم شهید از آن روزها این چنین می گوید: روزی به اتفاق این شهید بزرگوار در آسایشگاه سپاه مشغول استراحت بودیم که یکی از برادران پاسدار به ایشان گفت: منافق برو بیرون! این جا جای شما نیست. ایشان گفتند: باشد من بیرون می روم اما شمایی که حزب اللّهی هستید، ولایت فقیه را برایم تعریف کنید یعنی چه؟! چرا بدت می آید که می گویم بهشتی در لانه جاسوسی پرونده دارد، در این موقع بود که آن برادر پاسدار با عصبانیت تمام ایشان را از آسایشگاه بیرون کرد، با هم به خارج از سپاه رفتیم.

گفتم: آقای تورانی این چه حرفی است که شما می زنید که بهشتی در لانه جاسوسی پرونده داشته، ایشان گفتند: بهشتی که هیچ، حضرت امام هم در لانه جاسوسی پرونده دارند. این دیگر زمانی بود که به قول معروف آمپر ما بالا رفته بود و با عصبانیت سرش داد زد: چرت و پرت می گوئی! ایشان با حالت لبخند گفتند: آن پسر نفهمید، شما هم نفهمیدی من چه می گویم، یقیناً حضرت امام و آقای بهشتی و دیگر بزرگان در لانه جاسوسی پرونده دارند، اما نه به نفع آمریکا، بلکه به ضرر آمریکا، حال تازه فهمیدم که ایشان علیه حضرت امام حرف نزده است!

همسرش طلاق می خواست

ایشان داماد ما بودند، یعنی شوهر خواهرمان و پس از اینکه قضیه نفاق ایشان مطرح شد، چندین مرحله خواهرمان آمد که من دیگر با ایشان نمی توانم زندگی کنم و می خواهم در خواست طلاق بدهم. این موضوع را وقتی با حاج آقا محمدیان در میان می گذاشتیم، می گفت: حال کمی صبر کنید، شاید خداوند چاره سازی کند و مشکل حل شود. انشاءالله عقل بر سرش می آید و از این افراد بی وطن جدا می شود!

در آن زمان در و دیوارهای خانه توسط خواهرمان (همسر شهید تورانی) مملو از مرگ بر منافق و مرگ بر ضد ولایت فقیه نوشته می شد و ایشان هم مظلومانه در منزل سکوت می کرد. موضوع از آنجایی شروع می شد که ایشان متوجه شدند که چند نفر از دوستان و آشنایان گذشته در بیرون مشغول جمع آوری سلاح و مهمات غیر قانونی می باشند و این موضوع را با شهید محمدیان و شهید طوسی در میان می گذارند که این عزیزان با مشورت فرمانده محترم جناب آقای مصطفی متولیان تصمیم می گیرند که ایشان را به عنوان منافق از سپاه اخراج کنند!

این کار هم برای سپاه اهمیت داشت و هم برای شخص شهید تورانی و هم برای خانواده ما حائز اهمیت بود. لذا فرماندهان محترم وقت می بایست ترتیبی اتخاذ می کردند که با برنامه فراگیری بتواند همه اهمیت ها را تحت پوشش قرار بدهد و آنگاه اقدام کنند .

بهت و حیرت همه از اخراج محمد

در مرحله اول، شایعه اخراج در سپاه مطرح شد، در یک جو ناباورانه ای همه برادران سپاه و خانواده محترم و همه آنهایی که خانواده تورانی را می شناختند متوجه شدند که تورانی آخرت خود را به دنیای دیگران فروخته است. با همه ناباوری و حیرانی، این خبر سریع و جدی مطرح شد که همه باور کردند، حتی همسر و بستگانش، لذا تورانی مظلومانه با سپاه خداحافظی کرد.

اما فرماندهان بی کار ننشستند، قدم بعدی او ارتباط با کتابخانه رسالت بود که یکی از برادران پاسدار مسئول آنجا بود. فصل بهار و تابستان و با توجه به شرایط، با پول سپاه یک دستگاه آبمیوه گیری و شربت سازی و ماشین بستنی و یخچال به طور غیر مستقیم برای ایشان خریداری گردید و با اشاره سپاه، ایشان برق مغازه خود را از خانه رسالت تأمین می کرد و پس از مدتی به دستور فرماندهان سپاه برای عادی جلوه دادن موضوع نفاق این شهید، برق این دستگاه یخچال سیار را قطع کردند و ایشان مجبور شدند مثلاً دستگاه را به نصف قیمت خریداری شده به فروش برسانند.

مأموریتی که چهره نفاق را آشکار کرد

در مرحله بعد فرماندهان محترم سپاه تصمیم می گیرند که یکدستگاه موتور سیکلت برای شهید محمدیان خریداری کنند که از طریق ایشان به شهید تورانی فروخته شود. این معامله انجام می شود و پس از مدتی که مثلاً سپاه متوجه این معامله می شود، به شهید محمدیان تذکر داده می شود که به لحاظ پاسدار بودن حق معامله با افراد منافق (شهید تورانی) را نداشته و باید این معامله را به هم بزنید، شهید محمدیان نیز موتور سیکلت را از ایشان پس گرفته و به دیگری می فروشد. البته تمام این ها فشارهایی برای عادی سازی مسائل و تحلیل جهت انجام مأموریت شهید تورانی بوده است.

شهید بزرگوار تورانی فردی تیز هوش و دارای شمّ اطلاعاتی بسیار بالایی بود. ایشان گفته بودند که من این توانایی را دارم که با آنها (منافقان) ارتباط برقرار کنم. در هر حال ایشان در این راه زحمات بسیار زیادی را متحمل شده است.

پاسداری که به شهید تورانی توهین کرد

شهید تورانی در آن بحران ترور منافقین، در چندین مرحله برادران را از عملیاتی که از آنها مطلع شده بود با خبر می کردند، به طور نمونه روزی در خیابان انقلاب برادر پاسداری که قرار بود مورد ترور منافقین واقع شود، شهید تورانی وقتی آن برادر پاسدار را می بیند به ایشان اطلاع می دهد که مواظب باشید که می خواهند شما را بزنند، اما آن برادر پاسدار با توهین به این شهید می گوید: شما مواظب خودت باش، پس از اینکه چند قدمی از ایشان دور می شود مورد حمله قرار می گیرد، اما گلوله به ایشان اصابت نمی کند.

اینجانب هم از وضعیت این شهید که به صورت نفوذی وارد تشکیلات منافقین شده بود با خبر نبودم. اما در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۲۶ که اینجانب عازم جبهه بودم، برادر شهیدم رحمت الله که خود از بزرگواران بود، به من گفت: با توجه به اینکه عازم جبهه هستید باید موضوعی را به صورت محرمانه به اطلاع شما برسانم و آن اینکه تورانی منافق نیست، بلکه همچنان به عنوان پاسدار انقلاب اسلامی و با توجه به مصلحت فرماندهان محترم سپاه ساری وارد تشکیلات منافقین شده است. همچنین ایشان گفتند: که این موضوع را به جزء آقای طوسی، متولیان و من هیچ کس از آن مطلع نیست و تمام موضوعات و مواردی که علیه تورانی مطرح شده اولاً به خواست قبلی خودشان بوده، ثانیاً برای مصلحت انقلاب اسلامی و ما امت مسلمان می باشد. چون ما از طریق تورانی مطلع شدیم که عده ای جهت مقابله با امام و انقلاب در حال تهیه اسلحه هستند و قصد دارند دست به اسلحه ببرند، لذا خود ایشان جهت این مأموریت انتخاب شد، گفتم: چرا به همسرش نگفتید و چرا زندگی اش را خراب کردید؟! که گفتند: انشاءالله درست می شود و خداوند به زندگی آنها سامان می دهد.

در هر حال ما در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۲۶ به اتفاق سردار کمیل، شهید وریجی، شهید بردبار، شهید آهنگر و دیگر برادران در قالب گروه ۲۰ نفره به غرب کشور اعزام شدیم و به مهاباد رفتیم.

در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۱۵ بود که نقشه سپاه جواب داد و با همکاری این شهید بزرگوار، تیم منافقین و خانه تیمی آنها را به همراه چندین قبضه اسلحه و مهمات و تعداد زیادی از ضد انقلاب به دست سپاه دستگیر و منهدم شد، ما این خبر را در روزنامه یا رادیو شنیدیم. شهید تورانی، پاسدار مظلوم انقلاب اسلامی، مأموریت خود را به پایان رسانیده بود، اما به چه قیمتی؟! همان طور که حضرت امام خمینی در قبول قطعنامه فرموده بودند که: من آبروی خود را با خدا معامله کردم، این شهید عزیز نیز آبروی خود را با خدا معامله کرد.

از پی این قضیه، با توجه به ارتباطی که با دمکرات و کومله برقرار کرده بود، به اتفاق شهید طوسی، شهید محمدیان، برادر کریم کریمی و برادر سورکی آزاد به ارومیه رفت.

ایشان توانسته بود چندین قبضه اسلحه از آنان خریداری کند و با یکی از فروشندگان سلاح، آن را با اتوبوس تا تهران بیاورد که در یکی از ایست بازرسی ها توسط اسکورت نامحسوس، توسط برادران، طوسی، محمدیان، سورکی آزاد و کریمی، فروشنده سلاح دستگیر می شود.

الگوی نسل آینده

پس از شهادت ایشان روزی دادستان انقلاب وقت آقای جمعه ای در سپاه در سخنرانی خود گفته بود: که این شهید یک الگو و یک اسوه برای نسل آینده می باشد.

ایشان چندین بار همراه افراد منافق دستگیر می شدند و کتک هم می خوردند و در بازداشتگاه هم بازداشت می شدند، حتی چند بار هم در دستشویی بازداشت بودند، ولی به خاطر رضای خداوند این همه بی احترامی و مشکلات را تحمل می کردند.

این شهید بزرگوار در روستای خود، چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب، جوانان را جمع می کرد و آنان را در مسیر قرآن و انقلاب و امام خمینی قرار می داد، و این امر باعث شد که در روستای "ایلال" که بالای یکصد خانواده جمعیت داشت، حتی یک نفر عضو سازمان منافقین و یا هوادار این سازمان پلید وجود نداشته باشد، بلکه چندین جوان شهید بسیجی و پاسدار تقدیم انقلاب اسلامی کند.

موج شادی در بین هم‌زمان از بازگشت محمد به سپاه

پس از اینکه شهید تورانی به دو مأموریت خود پایان داد، در اواخر مهر ماه سال ۱۳۶۰ رسماً وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ساری شده و مجدداً لباس سبز پاسداری را به تن کرده و یک بار دیگر دوستان و هم‌زمان او با شادمانی و شرمندگی او را به آغوش گرم خود گرفتند، شادمانی از محبت و لطف خدا که دشمن نتوانسته بود یکی از برادران پاسدار را از جمع خانواده سپاهی جدا کند و سنگ بی دفاعی یاران امام علی (علیه السلام) در عصر و زمانه ما پایه گذاری نشده است، اما شرمندگی از آن جهت که چرا آنقدر به این شهید عزیز توهین کردند و آبرویش را بردند و کتکش زدند و آرزوی مرگش را داشتند. اما این شادی و شرمندگی خیلی طول نکسید، پایان مهر ماه تا ۲۲ آبان زمان خیلی کمی باقی مانده بود که یک دفعه خبر شهادت این عزیز در محوطه سپاه ساری پیچید.

در تاریخ ۱۳۶۰/۸/۲۳ خبر شهادت تورانی از طریق سردار کمیل، در شهر مهاباد به گوش هم‌زمانش رسید و این بود عمر با برکت تورانی عزیز که با تمام توان از نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و حضرت امام خمینی دفاع جانانه ای را به انجام رساند و سرانجام در مصاف با ضد انقلاب داخلی در جنگل سرسبز و انبوه آمل به لقاء حق پیوست، اما نحوه شهادت و تشییع پیکر این شهید مظلوم، خود ماجرای دیگری دارد.

اعزام به آمل و ماجرای شهادت

سالن عملیات آن وقت، و محوطه لشکر ۲۵ کربلای فعلی پر از غم شد، خاطره غم انگیز روز تشییع پیکر شهید تورانی و با آن صدای گرم نوحه سرایی برادر جانباز حاج مصطفی شیرزاد را کسی فراموش نمی کند. واقعاً برای کسی که این قضیه برای او تازگی دارد قصه است، اما برای کسانی که با این شهید بزرگوار مأنوس بودند غصه است.

پس از اینکه شهید عزیز به جمع خانواده سپاه باز می گردد، مأموریت می یابد که دوره اطلاعات را طی کند و برای موفقیت های بعدی از تجربیات علمی نیز بهره مند گردد. لذا اعزام چالوس (منطقه ۳ سپاه گیلان و مازندران) می شود، که پس از چند روز ماندن ایشان در چالوس، مصادف می شود با حمله گروه ضد انقلاب موسوم به "سربداران جنگل" در شهر آمل.

گروه هائی برای مقابله با ضد انقلاب از اطراف به منطقه اعزام می شوند که به دو دسته تقسیم می شدند. دسته اول چند گروه به عنوان چکش، و دسته دوم به عنوان سندان، که گروه شهید طوسی و گروه تورانی و چند گروه دیگر به

عنوان گروه چکش عملیات را آغاز می کنند و گروه شهید محمدیان و چند گروه دیگر به عنوان گروه سندان از قسمت برنامه ریزی شده عملیات را پی می گیرند. با غروب آفتاب روز ۲۲ آبان ماه ۱۳۶۰ آفتاب عمر دنیایی شهید محمد تورانی به همراه دوست هم‌رزمش شهید شعبان کاظمی غروب کرده و از جمع پاسداران ساری جدا می شوند و به لقاء حق پیوستند.

آتش زدن پیکر پاک شهید، توسط ضد انقلاب

پیکر پاک شهید کاظمی پس از انتقال به بیمارستان، به شهر ساری منتقل شده و تشیع گردید، اما پیکر پاک شهید تورانی همچنان مظلومانه در جنگل آمل باقی مانده و به دست ضد انقلابیون کور دل افتاد. از تاریخ شهادت ایشان در ۱۳۶۰/۸/۲۲ تا مورخه ۱۳۶۰/۱۱/۱۱ کسی خبری از پیکر مطهر این شهید نداشت، تا اینکه ضد انقلابیون کمونیست ملحد موسوم به "سربداران جنگل" حمله به شهر آمل را شروع کردند و آن به سر آنها آمد که امام خمینی فرمود: دیدید که مردم آمل چه بر سر شما آوردند. مردم آمل و اطراف با همکاری برادران پاسدار و ارتش و بقیه نیروهای مسلح، آنها را منهدم کردند، عده ای از آنها کشته و عده ای هم به اسارت درآمدند و در بازجوئی که از آن مزدوران به عمل آمد معلوم شد آنها پیکر بی جان یا نیمه جان شهید تورانی را پس از جدا کردن سر از بدنش، آتش زنده اند و با راهنمایی آنها، تگه هایی از بدن پاک این شهید که جمعاً ۲ کیلو هم نمی شد، روی دست ملأک و دوستان و آشنایان و هم‌زمان ساروی خود از مسجد ساری به سمت گلزار شهدا تشیع گردید.

روحمان با یادش شاد، با ذکر صلوات.

منابع:

* <http://razmandeshomal.com/post/1809>

* پورتال علوم انسانی

من و شهید تورانی

یکی از نیروهای خوش فکر و در عین حال راز دار در سپاه ساری بود که من تا این اواخر خصوصیات ایشان را نشناخته بودم. در عین حال بذله گویی های ساده و ناگهانی در مواقع حساس داشت، که نشان از روحیه بسیار بالای این رزمنده جوان بود. در سال های قبل از انقلاب به قم رفته بود و به دلیل سکنی گزیدن در آن شهر از اوان کودکی فارسی حرف می زد و نمی توانست یا نمی خواست مازندرانی حرف بزند. در همین دوران سپاهی گری با خواهر شهید محمدیان ازدواج کرده بود و انگار قسمت شهادت این دو با یکدیگر گره خورده بود.

ابتدا مدتی در روابط عمومی سپاه به دلیل سبقه روحانیت که داشت در خدمت ایشان بودیم، ولی خود ایشان همانند آقای مصطفی شیرزاد از مأموریت های درون شهری توأم با اسلحه خوشش می آمد. به همین دلیل با وجود اندام لاغر و نحیفی که داشت، علاقمند بود که در گروه شهید فعالیت نماید. گروه شهید ساری، محل تجمع تعدادی از نیروهای جان برکف بود که غالب مأموریت های سخت و فوری را انجام می دادند و افرادی نترس و جسوری بودند که همه سختی ها را به جان و دل می خریدند و عاشق انجام مأموریت های بی بازگشت بودند.

از جمله افرادی که در گروه شهید بودند، شهید رحمت الله محمدیان، شهید کاظمی، شهید رمضان نژاد، شهید اسماعیل خلیلی، شهید محمد تورانی، شهید طوسی، سرهنگ رضا اسماعیلی، سرهنگ علیجان شمشیر بند، سردار کمیل کهنسال، سرهنگ احسان الله محمدیان، شهید قاجار، سرهنگ رنج دوست، شهید یدالله زاده، شهید قاسم زاده، شهید قاسم، شهید اندیشه، سرهنگ کمیلی، سرهنگ مصطفی شیرزاد، سرهنگ رحمت الله اسلامی و ... محفل فوق العاده دوستانه ای در آنجا برقرار بود و به همدیگر واقعاً عشق می ورزیدند به طوری که جداً برای دفاع از همدیگر سبقت می گرفتند. این مجموعه فوق العاده همساز با هم کارهای بسیار بزرگی را برای سپاه، شهرستان ساری، قائمشهر، مقابله با تهدیدات جنگل در ساری و قائمشهر و مقابله با حمله ۶ بهمن در آمل انجام دادند و برخی از آنان نیز مزد خود را از خداوند دریافت نمودند و عده ای دیگر احتمالاً صبوری پیشه کرده و منتظر هستند.

من هم گاهی مهمان این عزیزان در گروه شهید می شدم و در قضیه فرار بنی صدر و رجوی، به همراه این برادران راههای ورودی و خروجی شهر را در مناطق سخت روستایی بسته و تحت کنترل گرفته بودیم. شهید تورانی نیز عاشق گشت زنی با این گروه بود و اعضاء گروه شهید به شدت ایشان را دوست می داشتند. به خصوص شهید کاظمی که عاشق ایشان بود.

ناگهان چو انداختند که احتمالاً شهید تورانی با گروهک ها در ارتباط است و دچار افکار انحرافی شده است. خود ایشان نیز تعمداً به این تصوّر دامن می زد. روزها روزنامه ها و آثار گروههای معاند نظیر منافقین و حزب توده را همراه خود آشکارا یا گاهی طوری حمل می کرد که افراد فکر کنند که از ایشان چیزی کشف کرده اند در داخل شهر و نیز در مراجعات خود به سپاه حمل می کرد. من باورم نمی شد که ایشان به یک باره دچار این تفکرات شده باشد، ولی به دلیل سوابقی که از برخی از نیروهای انجمن اسلامی دانشکده دیده بودم، احتمال این امر را می دادم. برای

اینکه در ذهن من تردید ایجاد کند گاهی نزد من می آمد و مرا به بحث می گرفت و مهاجّه می کرد تا بذر تردید در دل من بنشانند. من اگرچه در رابطه با ایشان دچار تردید جدی شده بودم ولی عجیب بود که باورم نمی شد.

به هر حال با بهانه هایی، ایشان در اثر فشار نیروها، توسط شورای فرماندهی سپاه اخراج شد. ایشان در روزهای ترور نیروها در داخل شهر هر جا که تروری اتفاق می افتاد حضور پیدا می کرد و طوری جلوه می داد که انگار ستون پنجم ترور کنندگان شده است. با این وجود، با خرید یک دستگاه شربت سازی، درست در جلوی کتاب فروشی و با استفاده از برق آنجا شروع کرد به شربت فروشی و باز هم سیل مراجعات و فشار نیروها به اینجانب که چرا اجازه می دهید ایشان از اینجا استفاده کنند. باز هم ناچار شدیم به آقای کریمی بگوییم عذر ایشان را بخواهند و جای دیگری به فروش شربت بپردازند.

با خواستن عذر ایشان و قطع برق، گروهک ها به ایشان اعتماد کرده و ایشان در آنها نفوذ کردند. نمی دانم یکی دو ماه از این موضوع می گذشت که ناگهان یک خبر مثل توپ در ساری و کشور پیچید که یک انبار پر از اسلحه مربوط به یک خانه تیمی در ساری کشف شد. در پیگیری خبر مشخص شد که شهید تورانی در داخل گروهکی نفوذ کرده و در عروسی خواهر یکی از این اعضاء در فرصتی مناسب مسئله را به فرماندهی عملیات سپاه که شهید طوسی بودند اطلاع داده و گروه شهید هم به محل مورد نظر رفته و کل اسلحه که بیش از یک کامیون بود و ظاهراً در همان اوایل انقلاب از پادگان ساری به غارت رفته بود را کشف کردند و افراد و رابطین مورد نظر را که از قبل توسط شهید تورانی شناسایی شده بودند دستگیر کردند.

یک باره دیدیم شهید تورانی به اتفاق آقای کریمی که از نیروهای روابط عمومی و مسئول کتابفروشی بودند، غیبتشان زد. خیلی نگران بودم و موضوع را به فرماندهی گزارش کردم. آنها برای محرمانه ماندن موضوع، حتی به من هم چیزی نگفتند. پس از چند روز دیدیم که آنها را دستگیر کرده و به اتفاق چند نفر گُرد به بازداشتگاه سپاه آوردند. موضوع را جستجو کردم و دیدم که قضیه از این قرار بود که ایشان به اتفاق آقای کریمی با اطلاع آقای طوسی و آقای متولیان، با مقادیر زیادی پول به عنوان خرید اسلحه برای گروهک های معاند به ارومیه می روند. آنطور که بعداً آقای کریمی تعریف می کردند، ایشان با ارتباطی که به عنوان عضو یکی از گروهک ها با فروشندگان اسلحه برقرار می کنند، موفق می شوند آنها را فریب داده و شب را در کمپ آنها می خوابند. آقای کریمی می گفت: من دل توی دلم نبود و اصلاً خوابم نمی برد، ولی ایشان بی خیال خوابیده بود. وقتی بعداً از ایشان سوال کردم اگر آنها به ما مشکوک می شدند چکار می کردید، گفت: من تمام شب این آمادگی را داشتم که بلافاصله آنها را خلع سلاح بکنم و خودم را به خواب زده بودم ولی اصلاً حتی یک لحظه هم نخوابیدم.

پس از خرید اسلحه از آنها تقاضا می کند چون مقدار اسلحه زیاد است، باید به نحوی ما را اسکورت بکنید تا به تهران برسیم و اسلحه را جابجا کنیم. آنها هم قبول کرده و همراه یک اتومبیل دیگر با علامت خاصی که با همدیگر ردّ و بدل می کردند، اتومبیل شهید تورانی را اسکورت می کردند. نزدیکی های تهران شهید طوسی و اعضاء گروه شهید، در کمین آنها بودند و با هماهنگی انجام شده همه را دستگیر کرده و به سپاه ساری می آورند و با همدیگر

زندانی می کنند. سپس به بهانه بازجویی آنها را از همدیگر جدا کرده و در سلول های انفرادی قرار می دهند ولی در خفا شهید تورانی و آقای کریمی را آزاد می کنند.

هنوز کسی از شهید تورانی اطلاعی نداشت که گروهکی کمونیستی برای اشغال شهر آمل و جداسازی مازندران از ایران برنامه ریزی کرد. برای این برنامه ریزی در جنگل های امامزاده عبدالله آمل که بسیار انبوه هستند و در بسیاری از مناطق، برفگیر، تدارکات لازم را دیده و نیروهای خود را با اسلحه های بسیار پیشرفته مستقر نموده بودند. حمله در روز ششم بهمن شروع شد و به سپاه ساری از سوی سپاه منطقه سه اطلاع داده شد که آمل در خطر سقوط قرار دارد و برای کمک نیروهای خود را به آنجا بفرستید.

بخش قابل توجهی از نیروهای ساری در جبهه ها و بخشی هم در جنگلهای سوادکوه و ساری و نکاء درگیر بودند. اما گروه همیشه آماده ی شهید، فوراً به سمت محمودآباد حرکت کرده و در سپاه محمودآباد مستقر شدند. صبح روز بعد بود که من به سپاه محمودآباد رفتم و شهید طوسی و تعدادی از برادران را در آنجا دیدم و از وضعیت سؤال کردم. ایشان داستان مقاومت مردان و زنان آملی را در برابر آن گروهک کوردل و وابسته تعریف کردند و گفتند: مقاومت مردم آمل واقعاً ستودنی و مثال زدنی بود.

در مازندران دو تا شهر بودند که منافقین و گروهک ها آنها را بیشتر عرصه تاخت و تاز قرار داده بودند. یکی قائمشهر بود که بیشترین شلوغی و فعالیت گروهک ها را در آنجا داشتیم و دیگری آمل بود که تعداد نیروهای منافقین و مارکسیست ها در آن زیادتر از بقیه شهرها بودند و به نظر کمتر مذهبی می آمدند. شاید به همین دلیل، گروهک مذکور فکر کرد که آمل بهترین و راحت ترین جا برای نفوذ و رسوخ در مازندران است و با کمترین حمله و آمدن به داخل شهر مردم به استقبال آنها خواهند آمد. غافل از آنکه مردم مسلمان کمتر خودشان را در خیابان ها نشان می دهند و در موقع لزوم عددشان مشخص می شود.

به هر صورت از محمود آباد به سمت منطقه سه سپاه که در چالوس مستقر بود رفتم و در آنجا به مرکز آموزش منطقه سه رفتم که با مسئولیت آقای احراری اداره می شد، در آنجا آقای کریمی را دیدم که به استقبال آمده بود و تازه در اینجا بود که به من گفت اگر آقای تورانی را دیدید تعجب نکنید. تمام آن مسائل، برنامه های از قبل طراحی شده توسط آقای طوسی و ایشان بوده و الان ایشان برای شناسایی و مقابله با تتمه گروهکی که به آمل حمله کرد، آماده می شوند. من به ملاقات آقای تورانی رفتم و کلی همدیگر را بغل کرده و ایشان از اینکه موجب تردید در ذهنم را پدید آورده بودند عذر خواهی می کردند و طلب حلالیت می نمودند. به هر حال ایشان به همراه شهید رحمت الله محمدیان یکی از برادر خانم هایشان، به سمت جنگل های امامزاده عبدالله آمل حرکت کردند.

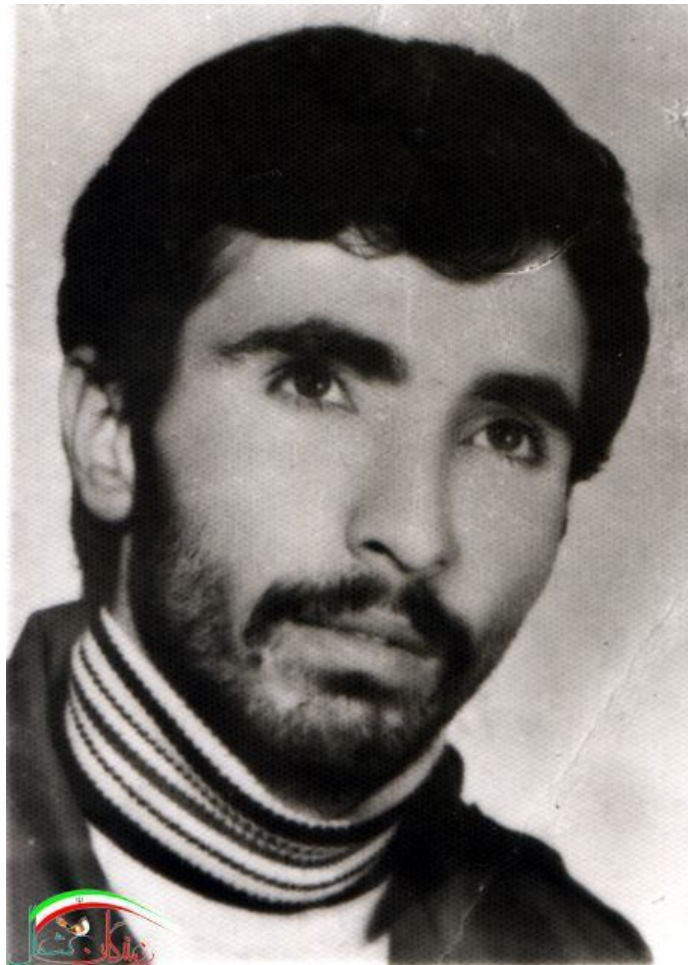
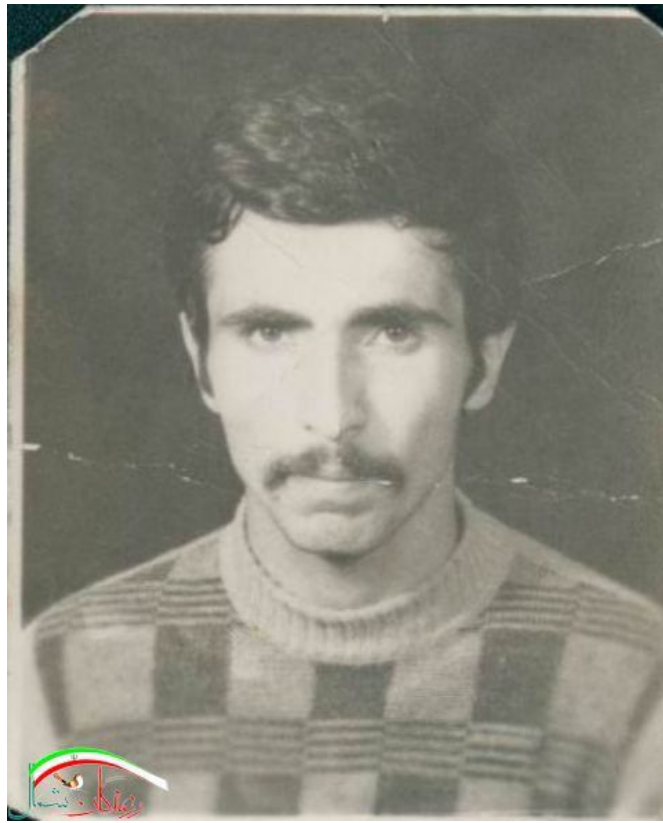
چند روز بعد از آن بود که خبر شهادت ایشان را آوردند و بنا به سفارش، پیکر ایشان را شهید محمدیان به ساری آورده و دفن کردند. ما برای دلداری خانم احسان الله محمدیان در مراسمی که در ایلال (یا سعید آباد) از توابع کیاسر (زادگاه ایشان) برگزار شده بود شرکت کردیم و سپس به سوی ساری برگشتیم. چند روزی نگذشته بود که یکی دو تا زخمی را به بیمارستان بوعلی ساری آوردند که از همان گروهک بودند و پزشکان تلاش زیادی کردند تا آنها را

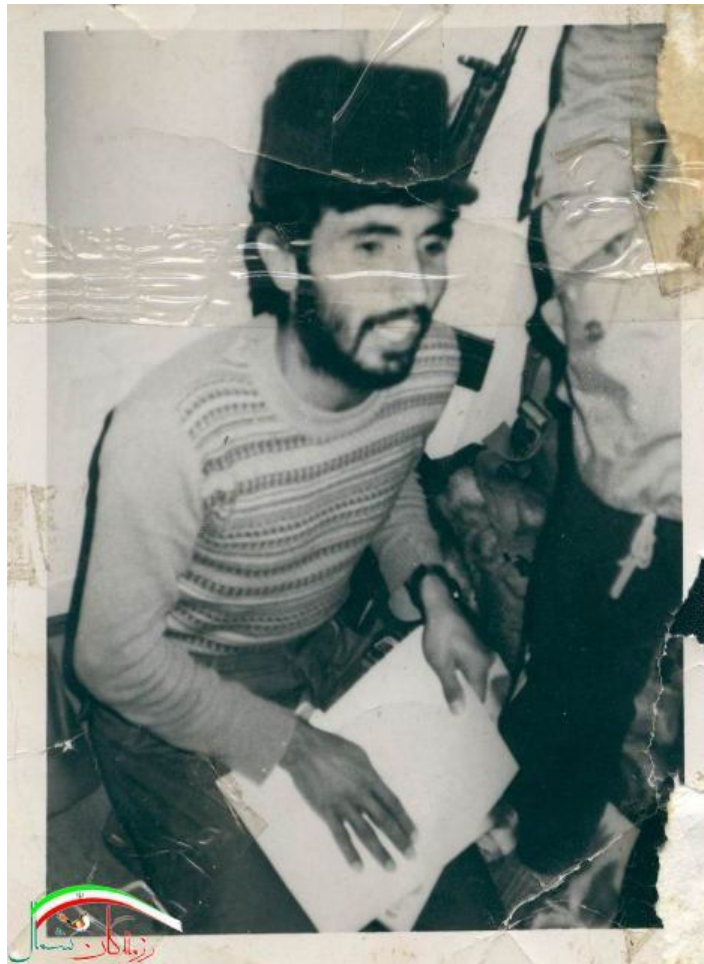
نجات دهند، یکی از اینها در اعترافات خود گفته است که شهید تورانی از قبل لو رفته بود و ما در صدد یافتن ایشان بودیم، وقتی ایشان را زخمی کردیم و به پایگاه خودمان بردیم، خیلی ایشان را شکنجه کردیم و زنده زنده ایشان را زجر دادیم تا از دنیا رفتند. پیکر پاک شهید تورانی توسط شهید رحمت الله محمدیان به ساری آورده شد، و چند روز بعد، در ادامه همان عملیات، خود شهید محمدیان نیز به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

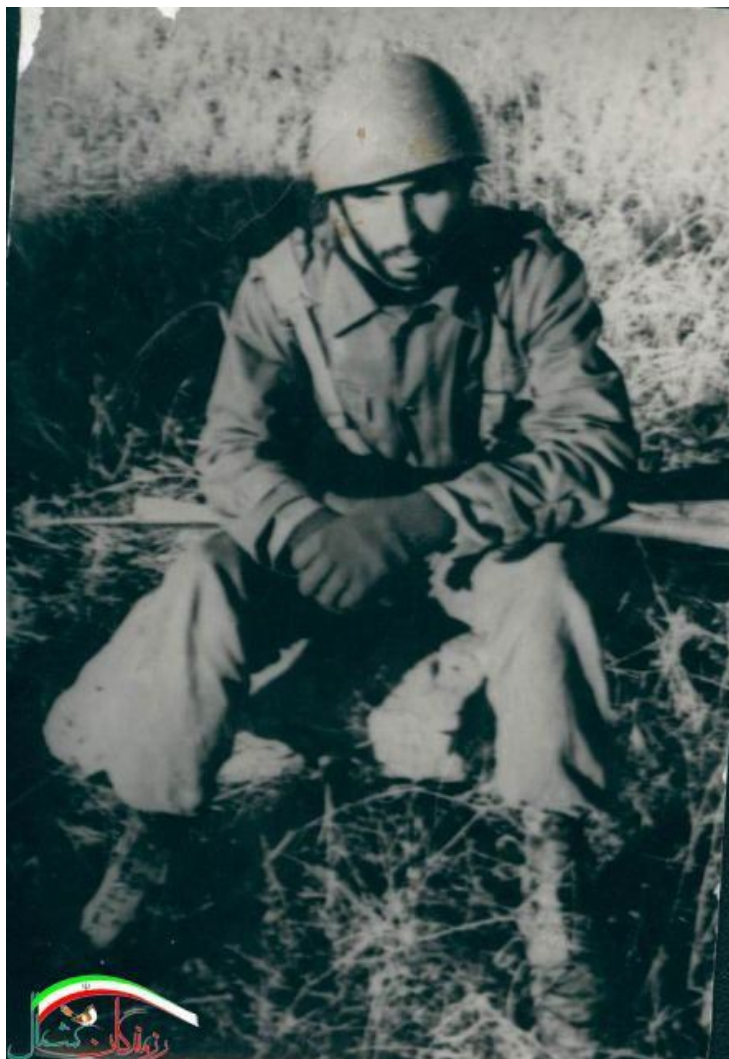
منبع: <http://roozgar.blogfa.com/post-93.aspx> (دکتر غلامعلی رنجبر، دوست و هم‌رزم شهید تورانی_ آبان ۱۳۸۸)

عکسهای سردار شهید محمد تورانی







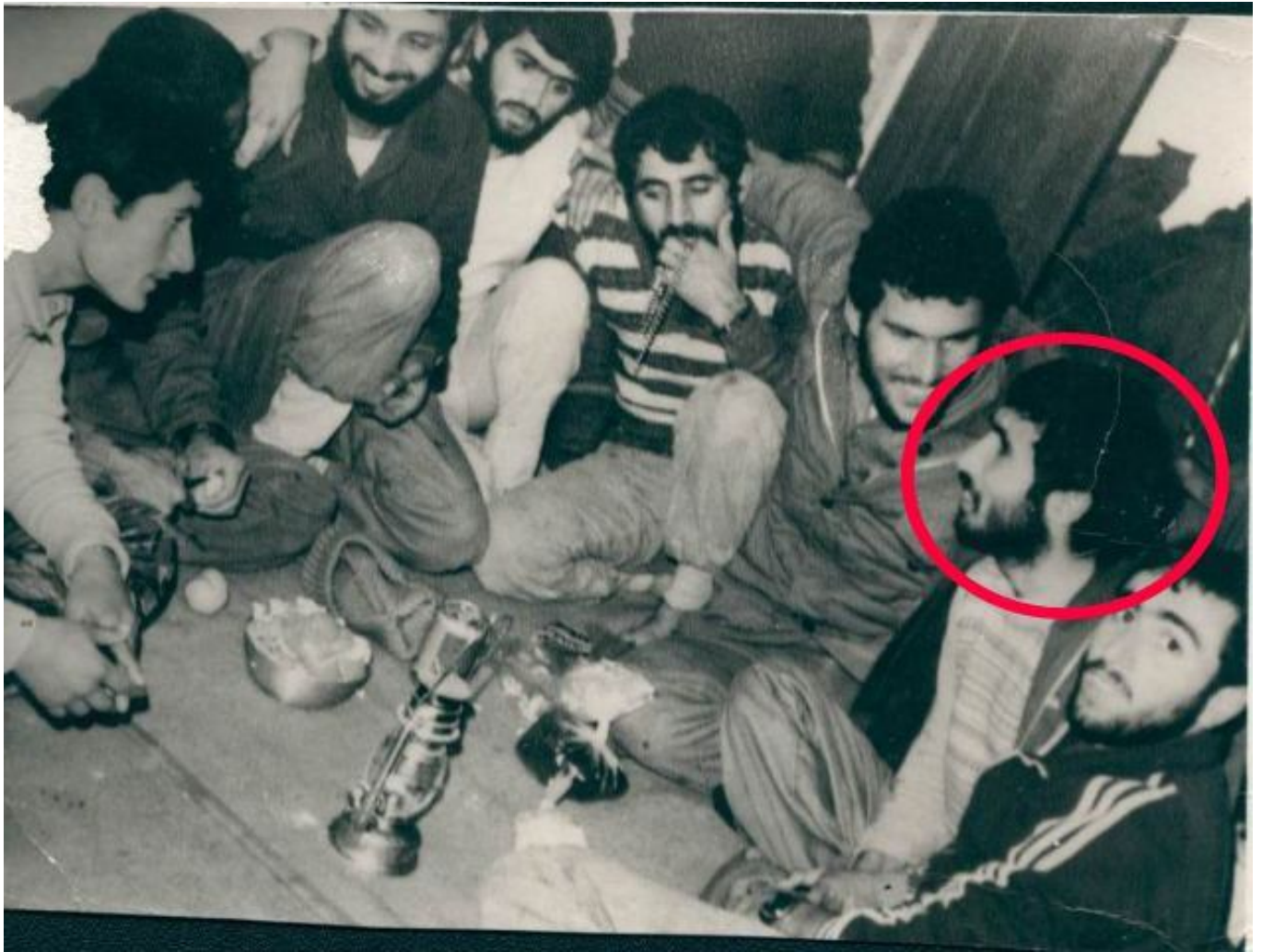














تهیّه، تدوین و ویرایش: @shahid_saeid_emami